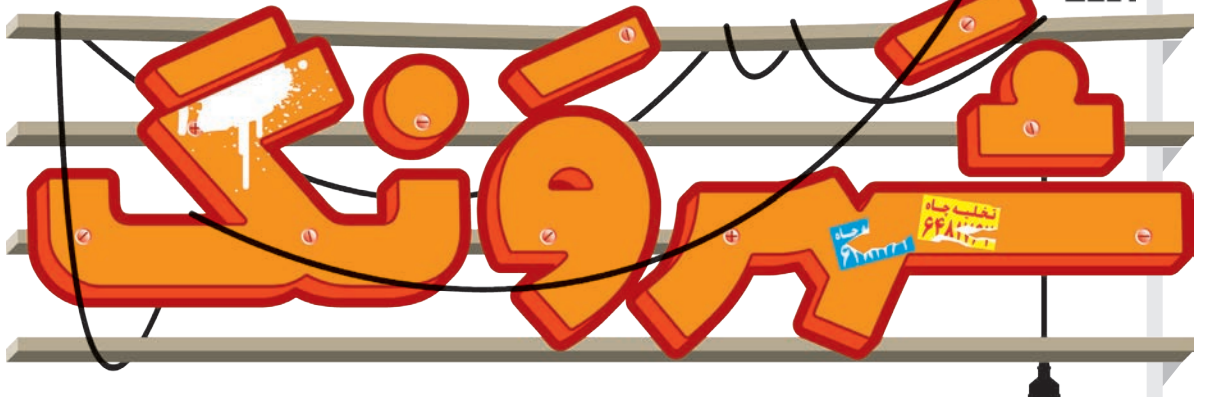


پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پراز اندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهر و تنگ»

شماره سیصد و چهل و پنجم



معاون وزیر صنعت: بازار مفت به واردکننده‌های خودرو نمی‌دهیم!

بازار مفت فقط برای خودروسازهای ایرانی و چینی است!

متقاضیان بازار مفت قلیان چینی فعلا منتظر باشند!
خلاصه، بازار رو مفت نمیدیم، باید پولشوی هموم بدن!
استاد مشایخی: من از مصرف کنندگان بازار مفت خودرو و عذر خواهی می‌کنم!

#بازار_مفت #جان_ارزان #سفره #شهر و تنگ

ادامه دروغ‌های مسابقات کبیدی! امر تا یلندی اصلاسر مری نبود!

داریوش کبیر: خدایا ما را فقط

از شر دروغ حفظ کن

اسدالله میرزا: مومنت! ما هم توی پاتا یا ز یاد ر کب خوردیم!
فدراسیون جهانی کبیدی: اگر میزبان مسابقات دروغ‌گویی بشید بهتره!
مرد تا یلندی: مگه اونجا صف برنج نبود؟! من چه میدونم کبیدی چیه!

#دروغ_سیستماتیک #فدراسیون_خانوادگی #سر_مربی_نما #شهر و تنگ

گمشدگان

گروه مرگ مجازی!



این روزها وارد هر مکانی می‌شوی، قرعه‌کشی جام جهانی فوتبال نقل محفل است و به اجبار همه جوک‌هایی که در مورد قرار گرفتن مسافر در گروه مرگ ساخته شده را می‌شنوی. یک نفر نیست به دوستان بگوید، ما اصلا در گروه مرگ به دنیا آمده‌ایم. در خاورمیانه زیستن و همسایگی با عراق و عربستان و امارات و ترکیه و... و مواجهه با طالبان و القاعده و داعش و... نباید ما را از هیچ گروه مرگ دیگری بترساند. مرگ‌تر از اینها که نام بردم، داریم؟ هر چند تا زگی همه چیز عوض شده و اون جبروت و هیبت سابق وجود ندارد. در این روزها که همه چیز سسرتی برتی است، حتی گروه مرگ‌مان هم مجازی شده. خودتان را به کوچه علی‌چق زنیید و نگویید گروه مرگ مجازی دیگر چه صیغهای است؟ همه ما این روزها حداقل در یک گروه مرگ تلگرامی عضو هستیم. گروه مرگ همان گروهی است که صبح به صبح دایجان را ساعت هفت با ارسال عکس یک مجرم صبحانه شامل نان و کره محلی، زبیرش می‌نویسد، امروز زیباست. به زیبایی‌ها بخند. بعد شما یادتان می‌افتد سر رسید وام‌تان رسیده و صاحبخانه هم رنگ زده که اجاره‌ها را بالا ببرد و دلار هم رسیده به مرز ۴۲۰۰ تومان و شرایط زندگی در یمن هم به وضع بحرانی رسیده و دو پلنگ دیگر که توسط شکارچیان از خدای خیر کشته شده‌اند و «زیر علی خواجه» یا همان دهقان فداکار هم فوت کرده و... اما عموش عمه‌جان‌تان در گروه عکس یک دسته گل می‌فرستد و از قول دکارت می‌نویسد: «آری آری زندگی زیباست. زندگی آتشگاهی دیرنده پاپر جاست.»

حتما شما هم مثل من گاهی سر این دو راهی قنار گرفته‌اید. ماندن و تحمل اجباری گل‌وازه‌هایی که در گروه‌ها به اشتراک گذاشته می‌شود یا ترک گروه. البته هم من و هم شما می‌دانیم در صورت ترک گروه بالاخره بر اثر فشار مادر و خواهر و برادر... به گروه برمی‌گردیم و به همه می‌گوییم هیچی نشده بود و فقط دستم خورده بود و لفت داده بودم!

این طور اقبالی داریم. حالا نمی‌دانم چرا بی‌دلیل یاد این لطیفه افتادم. خری را گفتند، احوالت چگونه است؟ گفت: خوراکم کم اما کارم زیاد است. ولی راضی‌ام. گفتند: با عرض معذرت، حقا که خری!

بلاتسیت شما، بنده هم باید اعتراف کنم از عضویت در بسیاری از این گروه‌ها راضی‌ام یا حتی اگر بخوام صادق‌تر باشم، به شما خواهیم گفت، اصلا از قرار گرفتن در گروه مرگ جغرافیایی‌ام هم راضی‌ام. بنابراین دیگر ما را از اسپانیا و پرتغال نترسانید. نامه وارده: سلام. مری کبیدی تیم بانوان تایلند هستیم. بنده تازه فهمیدم همه گروه‌بندی‌های قبل از این دوره مسابقات کبیدی سو تفاهم بوده. البته راضی‌ام!

استوری اینستاگرام ورژن جدید لیونل مسی (رضا پرستش سابق) اسب اصیل هیچ‌گاه به دیگر اسب‌ها در طی مسابقه نگاه نمی‌کند بلکه تمام توجه خود را روی سریع‌تر تودین معطوف می‌کند.

علیرضا کریمی: برو بابا حال نداری. قرعات تو گروه مرگ هم که افتاده باشه، فقط باید به گروه مقابل نگاه کنی که کی میاد بالا مراکش که هیچ، لازم باشه به مالدیو هم باید بازی!

تماشاخانه

جواد علیزاده | کارتونست | javadalizadeh@yahoo.com



قرعه سلطنت ایران در جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه

آقای پوتین؟
پس این حق و توپستان
همی شد؟

RUSSIA 2018



شهر و تنگ

کوچه سوم

اشهاب نبوی | چند وقت پیش ندون درد امونم رو بریده بود. اما به خاطر هزینه ندون پزشکی جرات نمی‌کردم برم پیش دکتر. آخر به روز دلم رو به دریا زدم و رفتم. به منشی گفتم: «ببخشید، دکتر وقت دارن؟» گفت: «اتفاقا همین الان وقت شون خالیه. بیابرو توی اتاق.» رفتم تو گفتم: «دکتر جان، من ندونم شبا درد می‌گیرم، صبح‌ها ول می‌کنم.» گفت: «بخواب.» «چی کار کنم؟» گفت: «بخواب ببینم چشه دیگه.» گفتم: «دکتر، اول بگو چه قدر پولش می‌شه؟» گفت: «زیاد نمی‌شه.» خیالم که راحت شد سعی کردم بخوابم. اما تخنش سر بالایی بود و به سختی می‌شد روش خوابید. دکتر گفت: «دفعه اولته سالی دوسه بار می‌ریم.» گفت: «بازی به غیبتم انداختم و رفتم.» گفت: «نه، ما از پیچی سالی دوسه بار می‌ریم.» گفت: «بازی به پیچی هم هر وقت می‌رفتم، روی شکم می‌خوابیدید مکانیک نیستیم که برم از زیر تعمیرت کنم. بلند شو درست بشین بابا!» خلاصه، آخرش ندونم خوب شد؛ اما جوری از پول گرفت که به چند وقتی مغز استونم درد گرفته بود.

کوچه دوم

ارمغان زمان فشمی

فداکاری

البته پر از رش است. قدر دو ما متشوی
شرح دهم من ولی با دوسه بیت قوی
بهر نجات قطار در دل شیب می‌دوی؟
در همه جای جهان، بین همه مردمان
کاش که الگو شودو زریغلی خواجه!

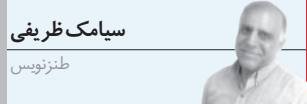
کوچه اول

داود نجفی | اسر کلاس درس همه در مورد جام جهانی صحبت می‌کردند. البته صحبت که چه عرض کنم، تیم ملی ما را به سخره گرفته بودند. من برای این که دست از این انرژی منفی بردارم، به آنها گفتم: «ببینین عزیزان من، انرژی منفی ندین. این طوری که شما دارین در مورد باخت تیم‌مون حرف می‌زنین، مطمئن باشین ما هیچ وقت نتیجه نمی‌گیریم.» یکی از بچه‌ها گفت: «استاد به نظر شما سرعت پراید با ماکسیما برابری می‌کنه؟ مگه این که همه بشنیدیم دعا کنیم موتور ماکسیما خراب بشه.» برای این که حالش را بگیرم، گفتم: «ببینین بچه‌ها، روز آنتیشنتی توی کلاس خواب بوده و استاد به مسأله باز طرح می‌کنه که تا حالا کسی حلش نکرده بوده، حتی به همه هم می‌گه کسی نمی‌تونه حلش کنه، بعد آنتیشنتی از خواب بیدار می‌شه و تمرین رو می‌بینه و فکر می‌کنه باید حلش کنه، جالب این که حلش می‌کنه و جلسه بعد استاد رو شگفت‌زده می‌کنه. بعد رو کردم به همان دانشجو و گفتم: «چه نتیجه‌ای گرفتی؟» گفت: «نتیجه‌ای گیریم باید توی کلاس خوابید.»

اداره

یادداشت‌های یک کارمند وظیفه شناس (قسمت یازدهم)

دیدیم همکارمان بنده خدا از کوره در رفته. حالا سر چی؟ یکی از ارباب رجوع مدارکش را داده بود و رسید می‌خواست! همکار ما هم خیلی محترمانه فقط چون همین جور احتمال می‌داد که طرف دچار کم‌شنوایی مادرزادی باشد، با صدای بلند گفته بود: مگه شمش طلا دادی که رسیدی می‌خواهی؟
مراجعه‌کننده هم جواب داده بود: شما قانونا در ازای این اسنادی که تحویل تون دادم، باید رسید بدید. ضمنا حق ندارید، سر من داد بکشید.
خلاصه کار بالا گرفته بود. یک جوری که آن مطلع رسیدند؛ چون این بابا از حرف زدنش معلومه که قانسون و حق و حقوقش رو می‌دونه. اگه مدارکش گم بشه، پدر صاحبش رو در میاره. خوشبختانه همکارمان گرگ باران دیده بود. هیچ رسیدی به او نداده اما چهار روز بعد یک تویخنه‌نامه برایش آمد و تنها کاری که توانست بکند این بود که مثل مار به خودش بپیچد. باین وضع معلوم شد طرف بیشتر از همکارمان گرگ باران دیده بوده از آن به بعد همه، ماست‌ها را کیسه کردیم و به محض این که متوجه می‌شویم، ارباب رجوعی از قانون سر در می‌آورد، او را به همکار بغل دستی‌مان پاس می‌دهیم.
کاش قلم پایم می‌شکست
هفته قبیل، از طرف اداره یک تور تقریعی رایگان برای روز جمعه گذاشته بودند که هر یک



برنامه ریزی قیصر و ارا

چند روز پیش یک نامه فوری آمد که باید تا ظهر کلیه ادارات و سازمان‌های تابعه وزارتخانه متبوع برنامه‌های سال آینده‌شان را اعلام کنند. نامه در خواست اعلام برنامه، مربوط به یک ماه پیش از آن بود، اما وسط راه در کار تایل یک پدر آمرزیدهای مانده بوده و این روز آخری پیدا شده و آوارش را ریخته بودند روی سر ما.
داشتیم سسکته می‌کردیم. انجام‌دادنش حداقل یک ماه وقت لازم داشت. برای گرفتن برنامه‌ها به هر ادارای تلفن می‌زدیم، جواب نمی‌دادند.
چند نفر شدیم عضو «کمیته اضطراری پیگیری و جمع‌بندی». من بودم، حاجی نصرت، رضا پونصد، علی فرصت، کریم آب منگل. گفتیم، برنامه‌های سال قبل که هیچ کدام اجرا نشده، همان‌ها را پس و پیش می‌کنیم و به اسم برنامه‌های امسال جا می‌زنیم. همین کار را هم کردیم ولی به همه گفتیم برنامه جدید نوشتیم، شما هم بگید جدید نوشتن، آره، خوبیت نداره!

گرگ باران دیده

پشت میزمان نشستسته بودیم که از ته راهرو صدای داد و هوار آمد. از اتاق‌مان پریدیم بیرون.

شهر فرنگ

علی درختی | کارتونست



روزنامه شرق | آبر ۱۳۹۱
مهر: منع ورود نوجوانان زیر ۱۴ سال
به کافی نت ها توسط پلیس فتا

شهر و تنگ